در تاریخ ۲۵ فروردین ۱۴۰۴
تعبدی و توصلی

جلسه 76

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمْ
الْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينْ وَصَلَى الله عَلَىٰ سَيِّدَنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينْ

خلاصه‌ی بحث گذشته

در این فصل، چهار تقریر از دلیل اول برای اثبات لزوم قصد امتثال در تحقق اطاعت مورد بررسی قرار گرفت. تقریر اول، مبتنی بر قیاس منطقی میان لزوم مطابقت فعل با امر و قصد امتثال بود. تقریر دوم که به مرحوم نائینی نسبت داده شده، امر را محرّک اراده معرفی می‌کرد بدون آنکه داعی بودن امر در انگیزش فعل شرط دانسته شود. تقریر سوم، نظریه مرحوم حلی بود که طبع امر را مقتضی تحریک اراده می‌دانست و معتقد بود که فعل باید به داعی امر انجام شود. تقریر چهارم، دیدگاه مرحوم کلباسی بود که صدق امتثال را امری عرفی می‌دانست و بر قصد امتثال به عنوان شرط آن تأکید می‌کرد. در نقد این تقریرات، اشکالاتی مبنایی مطرح شد. از دیدگاه عقل و عرف، صرف مطابقت فعل ارادی با مأمورٌبه برای تحقق اطاعت کفایت می‌کند و قصد انجام آن به داعی امر شرط نیست. اموری همچون عمل به داعی مصلحت یا ترتب ثواب، و فعل ارادی بدون داعی امر، همگی نشان دادند که عقل و عرف، تحقق اطاعت را منوط به داعویت امر نمی‌دانند. همچنین، بر مبنای نظریه حکایت‌بودن انشاء، امر بازتاب اراده درونی مولاست و معانی‌ای چون بعث و تحریک، از لوازم آن محسوب می‌شوند، نه ذات آن. به‌ویژه با پذیرش نظریه خطابات قانونیه، که در آن مخاطب مشخصی در نظر گرفته نمی‌شود، اساساً سخن از «تحریک مخاطب» بی‌معنا خواهد بود. در پایان، روشن شد که مبنای داعویت امر نه عرفاً پذیرفتنی است و نه عقلاً، و لذا نمی‌تواند مستند معتبری برای لزوم قصد امتثال تلقی شود.

حضور قرآن در نظام آموزشی حوزه؛ از واقعیت تا داوری ناعادلانه

پیش از آغاز بحث در اصول، لازم می‌دانم نکته‌ای را متذکر شوم. در ماه مبارک رمضان گذشته، برخی از روحانیون ـ متأسفانه از طریق رسانه ملی ـ حملات ناروا و ناآگاهانه‌ای را متوجه حوزه‌های علمیه ساختند؛ حملاتی که، اگر بنا را بر خوش‌بینی بگذاریم، از سر بی‌اطلاعی بود. از جمله اینکه مدعی شدند قرآن در نظام آموزشی حوزه جایگاهی ندارد. این ادعا نادرست است؛ خصوصاً پس از پیروزی انقلاب اسلامی، دروس تخصصی تفسیری در حوزه‌ها رواج پیدا کرد.

مرحوم والد ما از پیشگامان تأسیس دروس تخصصی در حوزه علمیه بودند. از جمله این دروس می‌توان به درس تخصصی تفسیر، درس تخصصی رجال و نیز درس تخصصی نهج‌البلاغه اشاره کرد. در همین زمینه، خاطره‌ای مهم از ارتباط ایشان با مرجع عالی‌قدر، حضرت آیت‌الله‌العظمی مکارم شیرازی وجود دارد که خود ایشان نیز آن را نقل فرموده‌اند. در آغاز یکی از سال‌های تحصیلی حوزه، مرحوم والد ما با حضرت آیت‌الله مکارم تماس گرفتند و اظهار داشتند که قصد دارند درس نهج‌البلاغه را در حوزه برقرار کنند و از ایشان درخواست کردند که این مسئولیت را به عهده بگیرند. آیت‌الله مکارم در پاسخ فرمودند که تمام برنامه‌هایشان تنظیم شده و حتی یک دقیقه وقت خالی ندارند، لذا با پوزش، از پذیرش این درخواست عذر خواستند.

اما فردای همان روز، خود ایشان تماس گرفتند و پرسیدند: «بفرمایید درس کجا و چه ساعتی برگزار می‌شود؟» مرحوم والد ما تعجب کردند که آیت الله مکارم دیروز خودشان گفته بودند که وقت ندارند. آیت‌الله مکارم فرمودند: «دیشب خواب دیدم که با جمعی از دوستان عازم سفر به عراق هستیم. همگی گذرنامه داشتند. به من گفتند شما گذرنامه دارید؟ پاسخ دادم که نه. هر چه

جیب‌هایم را گشتم، گذرنامه‌ای نیافتم. در نهایت، در یکی از جیب‌هایم نامه‌ای بود که شما در آن از من دعوت کرده بودید برای تدریس نهج‌البلاغه، یا شاید صفحه‌ای از متن نهج‌البلاغه بود. وقتی آن را نشان دادم، مأمور گفت: همین کافی است، بفرمایید عبور کنید». این خاطره گواه روشنی است بر اهتمام بزرگان حوزه به قرآن و معارف اهل‌بیت علیهم‌السلام، و نیز بیانگر نقش مهم دروس تخصصی در ساختار علمی حوزه‌های معاصر است.

از آغاز پیروزی انقلاب اسلامی، توجه ویژه‌ای از سوی بزرگان حوزه به سامان‌دهی علمی و تربیتی حوزه‌های علمیه معطوف شد. در ده سال نخست پس از انقلاب، اداره امور حوزه عمدتاً بر دوش والد ما و چند تن دیگر از بزرگان بود. من از نزدیک شاهد تلاش‌های طاقت‌فرسای ایشان بودم؛ لحظه‌هایی که تمام وقت و توان خود را در راه انتظام و ارتقای سطح علمی حوزه صرف کردند، آن هم در شرایطی که در ابتدای امر، حوزه از نظر ساختار اداری و آموزشی وضعیت منظم و سامان‌یافته‌ای نداشت. بسیاری از بنیان‌های ساختاری که امروز در حوزه به عنوان پایه‌های دروس تخصصی شناخته می‌شود، در همان دوره پی‌ریزی شد. در آن زمان، تفسیر جوامع الجامع به عنوان درس رسمی و الزامی در برنامه آموزشی حوزه گنجانده شد، و به‌تدریج دروس تخصصی تفسیر در حوزه رایج و فراگیر گردید. در گفت‌وگویی که اخیراً با مدیریت محترم حوزه داشتم، ایشان فرمودند که در حال حاضر بالغ بر دویست درس تفسیر در حوزه‌های علمیه فعال است. در گذشته، شمار این رشته‌ها بسیار اندک بود، اما امروز دویست درس تخصصی وعمومی تفسیر را در حوزه برگزار می‌کنند.

گاهی این ایراد مطرح می‌شود که در متون اصولیِ رایج، به‌ویژه در جلد اول کتب اصول مثل "کفایة الأصول"، اثری از آیات قرآن دیده نمی‌شود و در جلد دوم نیز تنها دو آیه مورد بحث قرار می‌گیرد که آن هم گذراست. با نهایت احترام به بزرگی که این سخن از ایشان نقل شده، باید در صحت این ادعا تأمل کرد. من شخصاً نسخه چاپ آل‌البیت از کتاب کفایة الأصول را که دارای فهارس فنی و موضوعی دقیق است، بررسی کرده‌ام. در این دو جلد، مجموعاً به سی‌وشش آیه قرآن استدلال شده است. علاوه بر آن، بسیاری از بزرگان علم اصول پس از مرحوم آخوند، آیات متعددی را در مباحث اصولی وارد کرده‌اند. حتی خود ما در همین دوره دوم از تدریس، و درحالی‌که هنوز در مباحث «تعبدی» و «توصلی» هستیم، بیش از ده آیه را در تحلیل و استدلال وارد بحث کرده‌ایم. با این توضیحات، چگونه می‌توان گفت که در علم اصول، مطلقاً توجهی به قرآن کریم نمی‌شود؟ این ادعا، هم خلاف واقع است و هم دور از انصاف.

مرزهای موضوعی علوم حوزوی و جایگاه استناد به قرآن

در اینجا لازم است به یک نکته بدیهی اما گاه مغفول‌مانده اشاره کرد: اصول فقه، منطقی است برای فهم قرآن و سنت؛ و طبیعتاً نمی‌توان انتظار داشت که در خود این منطق به آیات قرآن استناد شود، آن‌هم به‌عنوان دلیل. اگر چنین باشد، دور لازم می‌آید، چرا که قرار است اصول ابزار فهم آیات باشد، نه محل تمسک به آن‌ها. برای روشن‌تر شدن این نکته، کافی است نگاهی بیفکنیم به کتاب المنطق اثر مرحوم مظفر؛ در آنجا شاید به هیچ آیه‌ای از قرآن استدلال نشده است. یا اگر به کتاب حاشیه بر تهذیب المنطق ملاعبدالله مراجعه کنیم، به خاطر نمی‌آورم که حتی یک آیه در آن مورد استناد قرار گرفته باشد. همین‌طور در آثار فلسفی علامه طباطبائی رضوان‌الله‌علیه، از جمله بدایة الحکمة و نهایة الحکمة، در سراسر این دو جلد نمی‌توان شاهد مساله‌ای بود که در آن به آیات قرآنی تمسک شده باشد.

البته نباید هم چنین انتظاری داشت چون فلسفه، علمی است که موضوع آن، مفاهیم و مسائل عقلی محض است. آیا می‌توان برای اثبات «أصالة الوجود» یا «أصالة الماهیة» به آیات قرآن استناد کرد؟ خیر، زیرا دلالت آیات، ظنّی است، و در مباحث عقلی، آنچه مورد نیاز است دلیل یقینی و برهانی است. البته می‌توان از آیات، مؤیّدات مفهومی یا الهامی دریافت کرد، اما این مؤیدات نمی‌توانند جایگزین برهان شوند. همان‌گونه که در بحث کرویّت زمین، گفته می‌شود بعضی از آیات قرآن ظهور در کروی بودن زمین دارند، اما این ظهورات نمی‌توانند حجت قطعی باشند، زیرا فاقد دلالت قطعی‌اند. منطق بحث اقتضا می‌کند که هر مسأله، متناسب با موضوع خود، از نوع خاصی از دلیل استفاده کند. در ریاضیات، آیا کسی انتظار دارد به آیات قرآن

استناد شود؟ مگر قرآن کتابی برای مسائل ریاضی است؟

البته، دغدغه توجه بیشتر به قرآن در حوزه‌ها، دغدغه‌ای بسیار شریف و کاملاً بجاست. بی‌تردید، حوزه باید هزاران برابر بیش از آنچه تاکنون به قرآن پرداخته، به آن توجه کند؛ اما این مسئله صحیح را نباید با ادعای ناصوابی نظیر «در حوزه هیچ خبری از قرآن نیست» خلط کرد. ما که سال‌ها با فضای درسی حوزه سر و کار داشته‌ایم، به‌خوبی می‌دانیم که این سخن، نهایت بی‌اطلاعی از وضعیت واقعی حوزه‌هاست. بله، گاه برخی بزرگان با نگاهی بلند و آرمانی می‌گویند «هیچ»؛ اما مرادشان آن است که نسبت فعلی حوزه با آن سطح مطلوب، بسیار فاصله دارد، نه اینکه مطلقاً کاری انجام نشده باشد.

در همین سال‌های اخیر، شاهد پیشرفت‌های عینی در این زمینه بوده‌ایم. برای نمونه، در مرکز فقهی ما مجموعه‌ای تحت عنوان آیات فقه پزشکی منتشر شد. یا درباره مرحوم والد ما ـ با آن‌که در فلسفه بسیار زبده بودند و مطالعات عمیقی داشتند ـ باید گفت که عمده فعالیت علمی ایشان در فقه و اصول متمرکز بود. ما آثار فقهی و اصولی ایشان را گردآوری کردیم و صرفاً آن بخش‌هایی را که در آن‌ها به قرآن استناد شده بود جدا کردیم؛ حاصل این کار، دو جلد قطور شد بنام فقه القرآن.

همچنین، از مجموعه آثار حضرت امام خمینی (رضوان‌الله‌علیه) نیز که شامل نوشته‌های اصول، فقهی، فلسفی، عرفانی، اخلاقی، سیاسی است، یک جلد مستقل و قطور درباره استنادهای قرآنی تهیه شده که مرکز نشر آثار ایشان آن را منتشر کرده است. با وجود این شواهد روشن، چگونه می‌توان با وجدان علمی و صداقت گفت که «حوزه هیچ اعتنایی به قرآن ندارد»؟ این سخنی نادرست و بی‌پشتوانه است.

فقه و جایگاه حوزه در تربیت قرآنی حوزویان

بارها و بارها این نکته را متذکر شده‌ام که دقت‌هایی که فقهای ما در استنباط احکام از آیات قرآن مبذول داشته‌اند، در بسیاری از موارد، فراتر از آن چیزی است که در تفاسیر رایج مشاهده می‌شود. به عنوان نمونه، در آیه‌ی «لا تَأْكُلُوا أَمْوالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْباطِلِ إِلّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً عَنْ تَراضٍ» ده‌ها و بلکه صدها تحقیق فقهی دقیق در آثار فقها صورت گرفته که مشابه آن‌ها در تفاسیر به ندرت یافت می‌شود. چرا به این گنجینه‌های استنباطی توجه نمی‌شود؟ اگر نگاهی به حاشیه‌های مکاسب و رسائل بیفکنند، درخواهند یافت که محشّین این آثار چه اندازه با ظرافت و دقت به آیات قرآن پرداخته‌اند. با وجود این تلاش‌ها، آیا باز هم می‌توان به‌درستی ادعا کرد که در حوزه به قرآن توجهی نمی‌شود؟ چنین سخنی، بی‌انصافی آشکاری است.

مجدداً تأکید می‌کنم: اگر مقصود از انتقاد، آن باشد که حوزه باید بیش از پیش به قرآن توجه کند، این نکته کاملاً بجا و پذیرفتنی است. خود ما نیز در مسیر همین دغدغه گام برداشته‌ایم. در بحث‌های فقه سیاسی، سه سال متوالی، در جلساتی که چهارشنبه‌ها برگزار می‌شد، به‌طور مستمر مشغول تبیین مبانی قرآنی نظریه‌ی امام خمینی (ره) «الإسلام هو الحکومة» بوده‌ایم. حاصل این تلاش‌ها کتابی ۳۰۰ صفحه‌ای است با عنوان آیات حکومت در قرآن. همچنین در بررسی پنج قاعده فقهی که در جلد چهارم قواعدفقهیه به چاپ رسیده حدود صد آیه مورد استدلال قرار گرفته است. آیا این‌ها محصول حوزه نیست؟ آیا این مباحث در بطن و متن حوزه رشد نکرده‌اند؟

این دستاوردها نه محصول شخصی نگارنده، بلکه حاصل تربیت در همان محیط حوزه است. گاه گفته می‌شود فلان مفسر یک دوره تفسیر نوشته و این صرفاً کار شخصی اوست؛ اما این سخن در ظاهر درست و در باطن گمراه‌کننده است. آن عالم در کجا تربیت شده؟ در کدام محیط علمی رشد کرده؟ غیر از دروس متعارف حوزه، چه خوانده؟ مگر نه این‌که همین مباحث و همین گعده‌های علمی حوزوی، زیرساخت فکری و علمی نگارش آن تفسیر را فراهم کرده‌اند؟ همین حلقات علمی، همان قیل و قال‌های طلبگی، بستری شده‌اند برای تولید آثار فاخر.

به عنوان نمونه بارز، تفسیر عظیم تسنیم را باید یاد کرد که یکی از افتخارات فکری و علمی مکتب شیعه است. وقتی گفته می‌شود این تفسیر بالغ بر ۸۰ جلد است و نگارش آن حدود ۴۰ سال به طول انجامیده، باید دانست که این حجم از استقامت و پشتوانه علمی هرگز حاصل یک روند معمولی نیست. این اثر، تنها با عنایت ویژه الهی، با پشتیبانی علمی عمیق و با انگیزه‌ای برخاسته از ایمان قرآنی امکان‌پذیر شده است. البته بدیهی است که محتوای آن محل بحث، نقد و بررسی علمی است، و ضرورتی ندارد همه آنچه در آن آمده مورد اتفاق باشد. اما اصل این پروژه و نفس این اهتمام، نشانه‌ی روشن عنایت خاص خدای متعال به این شخصیت برجسته و به حوزه‌های علمیه ماست، و می‌توان آن را پرتوی از برکت خود قرآن دانست.

در واقع، تفاسیری که طی پنجاه سال گذشته در حوزه‌های علمیه نگاشته شده، از نظر کمیت و کیفیت بی‌سابقه است. این‌گونه نبوده که تنها برخی طلاب متوسط به نگارش تفسیر پرداخته باشند، بلکه بزرگان طراز اول حوزه که در فقه و فلسفه در بالاترین سطوح علمی قرار داشتند وارد عرصه نگارش تفسیر شدند. چگونه می‌توان با وجود این شواهد روشن، چنین داوری ناروا کرد که در حوزه، اثری از قرآن و تفسیر نیست؟ این سخن نه‌تنها ناصواب بلکه ظلمی آشکار به ساحت حوزه‌های علمیه است. پس نه تنها توجه به قرآن در حوزه مرده نیست، بلکه در حال بالیدن و شکوفایی است؛ مشروط بر آن‌که با نگاهی منصفانه و تحلیلی به آن نگریسته شود، نه از سر شتاب‌زدگی و قضاوت‌های کلی‌نگر.

تفسیر فاخر المیزان اثر علامه طباطبائی، در همین حوزه و برای فضلای همین حوزه نوشته شد. همچنین در نجف، تفسیر مواهب الرحمن از مرحوم آیت‌الله سبزواری، یکی دیگر از آثار برجسته تفسیری است که در همین نیم‌قرن اخیر پدید آمده‌اند. بااین‌نمونه‌های روشن از اهتمام عمیق و نظام‌مند حوزه به قرآن کریم در سطوح عالی علمی ،چگونه رواست که در رسانه ملی، آن‌هم به‌گونه‌ای عمومی و بی‌پایه، چهره علمی حوزه مخدوش شود و حیثیت نهاد علم دینی چنین به بازی گرفته شود؟ آیا این افراد نمی‌اندیشند که در پیشگاه خداوند چگونه پاسخ خواهند داد؟ حتی اگر فرضاً کمبودی هم وجود داشت ـ که بحث درباره آن به‌جای خود محفوظ است ـ آیا شیوه بیان آن باید چنین باشد که با یک سخن سطحی، اعتبار یک نهاد هزارساله را زیر سؤال ببریم؟

در مقابل، ده‌ها تفسیر، صدها عنوان کتاب، و هزاران ساعت درس و بحث قرآنی در حوزه‌های علمیه وجود دارد. آیات اقتصادی قرآن، موضوع آثار متعددی بوده‌اند؛ آیات اخلاقی، محور دروس و تألیفات فراوانی قرار گرفته‌اند. آیا این حجم از کار علمی را باید نادیده گرفت؟ چنین برخوردی مصداق روشن ناسپاسی است. اگر گفته شود ظرفیت قرآن هزار یا حتی میلیون برابر آن چیزی است که ما از آن بهره برده‌ایم، بی‌تردید، این سخن درست است؛ قرآن دریای بی‌کرانی است که تا قیامت هم هر چه از آن استخراج شود، از ژرفای آن کاسته نخواهد شد. اما این واقعیت نباید بهانه‌ای شود برای نادیده گرفتن آنچه بالفعل انجام گرفته است. ادعاهای بی‌پایه‌ای از این دست، نه تنها منصفانه نیستند، بلکه ذهن عموم مردم را نسبت به حوزه‌های علمیه و علمای دین، به‌نحوی نادرست و نگران‌کننده منحرف می‌کنند؛ و این خود، خطری است که از ضعف در تدبیر و بی‌انصافی نشأت می‌گیرد.

ما در حوزه، گروه‌هایی از علمای بزرگ داشته‌ایم که جلسات تفسیر هفتگی آنان هیچ‌گاه ثبت و منتشر نشد، اما خود این جلسات، گنجینه‌هایی علمی بودند. از جمله این بزرگان، می‌توان به آیت‌الله احمدی میانجی، آیت‌الله سید مهدی روحانی، آیت‌الله آذری قمی و آیت الله میرمحمدی رحمت الله علیهم و آیت‌الله شبیری زنجانی دامت برکاته اشاره کرد. این بزرگان، چهل سال به‌طور مستمر در جلسات تفسیری هفتگی شرکت داشتند، و بی‌تردید ثمره‌ی این مباحث در درس‌های رسمی آنان برای طلاب بازتاب یافته است. آیا با وجود این شواهد روشن، باز هم می‌توان گفت که حوزه از قرآن بی‌خبر است؟

در مطالعه‌ی زندگی حضرت امام خمینی (قدّس‌سرّه)، به هر میزان که تأمل کردم تا علت این عظمت، تعالی، و ژرفای فکری ایشان را دریابم، چیزی نیافتم جز آن‌که همه این بزرگی‌ها از قرآن نشئت گرفته بود. امام در تفقه فقهی خود، در آثارش از کتاب الطهارة و کتاب البیع تا مکاسب محرمه، همواره با دقت در آیات قرآن به استنباط پرداخته‌اند. ما پیش‌تر عرض کردیم که

مجموعه استنادهای قرآنی ایشان در این آثار، گردآوری شده و به‌صورت منسجم منتشر شده است. همه این‌ها از دستاوردهای همین حوزه‌هاست. این‌ها محصول زحماتی هستند که در محیط‌های علمی حوزه و به دست فقیهان و مفسران آن فراهم شده‌اند. در برابر این واقعیت‌ها، نباید با بی‌مبالاتی سخن گفت. اگر نقدی هست، باید با انصاف، آگاهی، و به قصد اصلاح باشد، نه با شتاب، تضعیف و تخریب.

ادله نقلی در اثبات اصالة التعبّدیة

مهم‌ترین و اصلی‌ترین دلیل عقلی، همان دلیل نخست بود که در قالب چهار تقریر و چهار بیان مطرح شد. همان‌طور که ملاحظه شد، هر چهار تقریر با اشکالات متعددی مواجه‌اند؛ ازاین‌رو، این دلیل نخست ناتمام و از اعتبار ساقط است. در این بخش، به بررسی ادلّه و وجوهی می‌پردازیم که از کتاب و سنت برای اثبات «اصالة التعبّدیه» اقامه شده‌اند. دلیل دوم برای اثبات اصالة التعبدیة استناد به برخی از آیات شریفه قرآن کریم است.

تمسک به آیه‌ی وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ

دلیل دوم برای اثبات قاعده اصالة التعبّدیة، آیه «وَما أُمِروا إِلّا لِيَعبُدُوا اللَّهَ مُخلِصينَ لَهُ الدّينَ حُنفاءَ»[1] است. بیان استدلال از این آیه، در ظاهر ساده و روشن است. مفاد آن چنین تقریر می‌شود که: هر آنچه خدای متعال امر به آن فرموده، باید به صورت عبادت تحقق یابد. به عبارت دیگر، «كلُّ ما هو متعلقٌ لأمرِ الله، يجب أن يُؤتى به بنحوِ العبادة»؛ زیرا تعبیر «إلا ليعبدوا» دلالت دارد بر این‌که هیچ امری از جانب خداوند صورت نگرفته، مگر برای تحقق عبادت. پس، هر فرمانی که از سوی خدا صادر می‌شود، غایتش عبادت پروردگار است. مرحوم مراغی در کتاب العناوین الفقهیه، در تمسک به این آیه برای اثبات اصالة التعبدیة می‌فرماید:

و لها وجوه : منها: قوله تعالى وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا اَللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ. وجه الدلالة: أن الآية دلت على أن المكلفين ما أمروا بشيء من الأشياء على ما هو مقتضى حذف المتعلق، فإنه من أسباب العموم إلا لأجل العبادة مع الإخلاص، فحصر غاية الأوامر كلها على العبادة مع الإخلاص في الدين، أي: في القصد، فإنه المتبادر في المقام، فحصل من [هذه] الآية كبرى كلية يندرج تحتها كل ما هو مشكوك في كونه عبادة، و هو المدعى.[2]

در این تحلیل، لام در «لیعبدوا» به عنوان لام غایت تفسیر می‌شود؛ یعنی هدف و غایت از تمام اوامر الهی، تحقق بندگی است. بنابراین، از این آیه چنین برداشت می‌شود که هر مأموری به‌نحو تعبّدی باید انجام گیرد، و بر این اساس، قاعده اصالة التعبّدیة قابل استنباط خواهد بود.

نقد استدلال به آیه

نقد اول: اما این استدلال، با اشکالاتی اساسی مواجه است. مهم‌ترین اشکال، ناظر به شأن نزول و مورد خطاب آیه است. این آیه مربوط به کفار و مشرکین است، نه مسلمانان. فاعل در «وما أُمِروا» کفار و مشرکین است و اساساً ناظر به تکالیف آنان در ادیان پیشین می‌باشد، نه به اوامر الهی در شریعت اسلام. شاهد روشنی بر این مدعا، سیاق سوره است. در ابتدای سوره آمده: «لم يكن الذين كفروا من أهل الكتاب و المشركين منفكين ...». آشکار است که صدر سوره ناظر به کفار اهل کتاب و مشرکین است. بنابراین، ضمیر فاعلی در «وما أُمِروا» نیز به همانان بازمی‌گردد، نه به عموم مکلفین مسلمان.

اهل کتاب ـ به‌ویژه مسیحیان ـ مدعی بودند که بر اساس انجیل، مأمورند به پرستش خدای پدر، پسر، و روح‌القدس. قرآن در مقام رد این ادعاست. «وما أُمِروا» یعنی: آنها بی‌خود چنین سخنی می‌گویند! در کتب آسمانی پیشین، هیچ‌گاه به آنان چنین دستوری داده نشده است؛ بلکه مأمور بودند که تنها خداوند را عبادت کنند و دین را برای او خالص گردانند. مشرکین نیز بهانه‌ای مشابه داشتند؛ می‌گفتند ما این بت‌ها را برای تقرب به خدا می‌پرستیم: «ما نَعبُدُهُم إِلّا لِيُقَرِّبونا إِلَى اللَّهِ زُلفى».[3] بدین‌ترتیب، هم اهل کتاب و هم مشرکین، در یک ویژگی مشترک بودند: آنان پرستش غیر خدا را با توجیه تقرب به خدا توجیه می‌کردند.

آیه مورد بحث، در پاسخ به این توجیهات نازل شده و تصریح می‌کند که هیچ امر الهی ـ در تورات، انجیل و زبور ـ جز به عبادت خالصانه خداوند تعلق نگرفته است. از این‌رو، استناد به این آیه برای اثبات قاعده اصولی اصالة التعبّدیة در شریعت اسلام، محل اشکال است؛ زیرا دلالت آن، هم از جهت مورد خطاب و هم از جهت سیاق، به موضوعی دیگر بازمی‌گردد و نمی‌توان آن را به صورت قاعده‌ای اصولی تعمیم داد.

وَ صَلَّی الله عَلَیٰ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرینْ

پاورقی

[1]ـ بیّنه: 5.

[2]ـ عبد الفتاح بن علی حسینی مراغی، العناوین الفقهیة (قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی، 1417)، ج 1، 380.

[3]ـ زمر: 3.

منابع

ـ حسینی مراغی، عبد الفتاح بن علی. العناوین الفقهیة. 2 ج. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی، 1417.